

فرهنگ و فرافرهنگ

تألیف:
فرانسیس مولهرن

ترجمه:
(به ترتیب الفباء)

دکتر مهدی شفیعیان

دکتر شهاب‌الدین ساداتی

(استادیار دانشگاه امام صادق علیه السلام)

(استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رودهن)

تقدیم به پیامبر فرهنگ‌ساز
و پدر و مادر عزیزم
مهدی

تقدیم به پدر و مادر و همسر عزیزم
شهاب

فهرست مطالب

۹	سخن ناشر
۱۱	مقدمه
۲۲	یادداشت‌ها
۲۳	بخش اول: نقد فرهنگ
۲۵	فصل یکم: در برابر تمدن توده
۲۶	توماس مان، ضد سیاست
۲۹	بندا، منورالفکر
۳۲	روشنفکران مانهایم
۳۵	دیدگاه اشراف‌سالاری اُرتگا
۳۸	اقلیت نقادی لیویس
۴۲	گفتمان نقد فرهنگ
۴۶	یادداشت‌ها
۴۹	فصل دوم: در جنگ‌های جهانی
۵۲	نقد فروید از فرهنگ
۵۶	نگاه دوجنسیتی وُلف
۶۴	انگلیسی اُرول
۷۳	حملات مارکسیستی
۷۷	فرهنگ ضدفاشیستی
۷۹	یادداشت‌ها

۸۱	فصل سوم: رفاه؟
۸۴	دیدگاه «شیوه کلی زندگی» الیوت
۸۷	تعریف شماره ۱: مرزگذاری، محدودیت (نایاب) - ۱۴۸۳
۸۸	هنگارت و سوءاستفاده از سواد
۹۴	یادداشت‌ها
۹۵	فصل چهارم: یک محاسبه
۹۸	ویلیامز: فراتر از فرهنگ و جامعه
۱۰۴	از پدرسالاری تا مردم‌سالاری
۱۰۹	یادداشت‌ها
۱۱۱	بخش دوم: مطالعات فرهنگی
۱۱۳	فصل یکم: یک نظریه
۱۱۵	ویلیامز: آفرینش عادی است
۱۱۹	مارکسیسم و نظریه فرهنگی
۱۲۹	یادداشت‌ها
۱۳۱	فصل دوم: یک مرکز
۱۳۲	ادبیات و مطالعات فرهنگی معاصر
۱۳۶	از هنگارت تا هال
۱۳۹	۱۰ سال مطالعه فرهنگی
۱۴۳	فردیت جدید
۱۴۵	یادداشت‌ها
۱۴۷	فصل سوم: نمایش‌خانه شرایط بحرانی
۱۴۸	هال: فراتر از «فرهنگ‌گرایی» چپ نو
۱۵۱	ساختارهای دلالت
۱۵۴	دوران جدید فردیت
۱۶۰	هویت‌های در حرکت
۱۶۵	گشتی با مارکسیسم

۱۷۳.....	یادداشت‌ها.....
۱۷۵.....	فصل چهارم: به سوی فرهنگ عامه؟.....
۱۷۸.....	عوام‌گرایی در مطالعات فرهنگی.....
۱۸۶.....	بیمبوها و طرفداران.....
۱۹۰.....	روشنفکران اندام‌وار؟.....
۱۹۳.....	«سیاست» فرافرنهنگ.....
۱۹۷.....	یادداشت‌ها.....
۱۹۹.....	بخش سوم: فرافرنهنگ و جامعه
۲۰۳.....	آرزویی به نام مطالعات فرهنگی.....
۲۰۵.....	بین گذشته و آینده.....
۲۰۹.....	فرافرنهنگ و جامعه.....
۲۱۶.....	سیاست فرهنگی؟.....
۲۲۲.....	یادداشت‌ها.....
۲۲۵.....	کتابنامه.....
۲۳۳.....	نمایه.....

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»
وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ
(قرآن کریم، سوره مبارکه النمل، آیه شریفه ۱۵)

سخن ناشر

فلسفه وجودی دانشگاه امام صادق علیه السلام که از سوی ریاست فقید دانشگاه به کرات مورد توجه قرار گرفته، تربیت نیروی انسانی ای متعهد، باتقوا و کارآمد در عرصه عمل و نظر است تا از این طریق دانشگاه بتواند نقش اساسی خود را در سطح راهبردی به انجام رساند.

از این حیث «تربیت» را می توان مقوله ای محوری یاد نمود که وظایف و کارویژه های دانشگاه، در چارچوب آن معنا می یابد؛ زیرا که «علم» بدون «تزکیه» بیش از آنکه ابزاری در مسیر تعالی و اصلاح امور جامعه باشد، عاملی مشکل ساز خواهد بود که سازمان و هویت جامعه را متأثر و دگرگون می سازد.

از سوی دیگر «سیاست ها» تابع اصول و مبادی علمی هستند و نمی توان منکر این تجربه تاریخی شد که استواری و کارآمدی سیاست ها در گرو انجام پژوهش های علمی و بهره مندی از نتایج آنهاست. از این منظر پیشگامان عرصه علم و پژوهش، راهبران اصلی جریان های فکری و اجرایی به حساب می آیند و نمی توان آینده درخشانی را بدون توانایی های علمی - پژوهشی رقم زد و سخن از «مرجعیت علمی» در واقع پاسخگویی به این نیاز بنیادین است.

دانشگاه امام صادق علیه السلام در واقع یک الگوی عملی برای تحقق ایده دانشگاه اسلامی در شرایط جهان معاصر است. الگویی که هم‌اکنون ثمرات نیکوی آن در فضای ملی و بین‌المللی قابل مشاهده است. طبعاً آنچه حاصل آمده محصول نیت خالصانه و جهاد علمی مستمر مجموعه بنیان‌گذاران و دانش‌آموختگان این نهاد است که امید می‌رود با اتکاء به تأییدات الهی و تلاش همه‌جانبه اساتید، دانشجویان و مدیران دانشگاه، بتواند به مرجعی تمام عیار در گستره جهانی تبدیل گردد.

معاونت پژوهشی دانشگاه امام صادق علیه السلام باتوجه به شرایط، امکانات و نیازمندی جامعه در مقطع کنونی با طرحی جامع نسبت به معرفی دستاوردهای پژوهشی دانشگاه، ارزیابی سازمانی - کارکردی آن‌ها و بالاخره تحلیل شرایط آتی اقدام نموده که نتایج این پژوهش‌ها در قالب کتاب، گزارش، نشریات علمی و... تقدیم علاقه‌مندان می‌گردد. هدف از این اقدام - ضمن قدردانی از تلاش خالصانه تمام کسانی که با آرمان و اندیشه‌ای بزرگ و ادعایی اندک در این راه گام نهادند - درک کاستی‌ها و اصلاح آن‌ها است تا از این طریق زمینه پرورش نسل جوان و علاقه‌مند به طی این طریق نیز فراهم گردد؛ هدفی بزرگ که در نهایت مرجعیت مکتب علمی امام صادق علیه السلام را در گستره بین‌المللی به همراه خواهد داشت. (ان‌شاءالله)

وَلِلَّهِ الْحَمْدُ

معاونت پژوهشی دانشگاه

مقدمه

فرهنگ از دیرباز موضوعی متمایز و آسیب‌پذیر تلقی شده ولی بحث مطرح شده از سوی آن که بالعکس همیشه پربار و تنومند بوده است چنین نیست. برداشت‌های جدید و آشنا از این واژه کم‌وبیش به‌طور جدی بر این مسئله تأکید دارند که فرهنگ به مثابه جایگاهی برای ارزش‌های ضرورتاً بشری و ملی است. اما اکنون همین برداشت‌ها بر تنشی تقریباً شدید در برابر درک تازه‌تری از فرهنگ دامن می‌زنند و فرهنگ را به‌عنوان جهان مشترک تاریخی و اجتماعی معنا یا فعالیت «نمادین» و معنادار در تمامی اشکالش معرفی می‌کنند. «فرهنگ» در این مفهوم گسترده و غیردینی مجموعه کاملی از رشته‌ها^۱ را دربرمی‌گیرد؛ برای مثال تاریخ، جامعه‌شناسی، مطالعات ادبی (حوزه‌ای که در آن مفاهیم کهن‌تر مهم می‌باشند) و مهم‌تر از همه خود مطالعات فرهنگی. در نتیجه، هر کسی که به دنبال افزودن یک اثر بیشتر به کتابخانه نوشته‌های معاصر در این زمینه است نباید انتظار میهمان‌نوازی‌ای را داشته باشد که به مسافران دوردست در گذشته نشان داده می‌شد. خوانندگان مایلند بدانند که این کتاب در چه مسائلی از دیگر آثار مشابه موجود متفاوت می‌باشد. موضوع اصلی ما همین بحث است، یعنی «فرهنگ» به‌عنوان جستاری که در مباحث قرن بیستم در اروپا و بالاخص در بریتانیا مطرح می‌شود.

یک «موضوع» در کاربرد کهن و دقیق تنها مسئله‌ای نیست که در باب یک شیء واقعی یا خیالی گفته شود، بلکه جستاری بنیادین با واژگانی بنیادین می‌باشد. بنابراین، یک موضوع بحث همیشه ضرورتاً یک سنت است و اشاره به رابطه‌ای مشترک بین شرکت‌کنندگان دارد. موفق‌ترین موضوعات به جایگاه عادت می‌رسند، استعاره‌ای که همه ما به معنای واقعی کلمه از آن استفاده می‌کنیم. در کلام جامعه‌شناس فرانسوی پیر بوردیو^۱، موضوعات «جایگاه‌هایی در گفتمان هستند که تمامی اعضاء یک گروه همدیگر را در آنجا ملاقات می‌کنند و می‌شناسند» (1993: 168). «جایگاه» مورد بررسی ما در اینجا اصولاً فرهنگ به عنوان موضوع برخی سنت‌های روشنفکرانه اصلی قرن گذشته می‌باشد. توصیف مجددمان از این موضوع به صورت جایگزینی نقادانه برای فرافرنگ^۲، یا گفتمان فرافرنگی است. هدف سطرهای بعدی معرفی این مسئله و دیگر عناصر کلیدی در واژگان مفهومی این کتاب و بدین ترتیب خلاصه‌سازی مبحث مورد نظر می‌باشد.

اکثر گونه‌های گفتمان با پیشوند یونانی *فرا* -^۳ (به‌طور تحت‌اللفظی به معنای «بعد» یا «با») غالباً دارای یک و یا دو ویژگی متمایز هستند و به کلی‌ترین و اساسی‌ترین مسائل در حوزه خود توجه دارند و اینجاست که زیگموند فروید^۴ واژه «فرا - روان‌شناسی» را برای نظام‌مندترین توضیحات نظری خود از زندگی ذهنی به کار می‌برد. دوم، آن‌ها کم‌وبیش شدیداً انعکاسی‌اند؛ به عبارت دیگر خودشان بخشی از مطلبی هستند که از آن سخن می‌گویند. بنابراین، «فرا داستان»^۵ بر نوعی داستان درباره داستان دلالت دارد. پس گفتمان فرافرنگی به گفتمانی اطلاق می‌شود که در آن فرهنگ، صرف‌نظر از تعریف آن، از خود سخن می‌گوید؛ به بیان دقیق‌تر، گفتمانی

1. Pierre Bourdieu
 2. metaculture
 3. meta-
 4. Sigmund Freud
 5. metafiction

است که در آن فرهنگ عمومیت^۱ و شرایط وجود خود را مورد خطاب قرار می‌دهد. تمامی این چهار واژه در این بخش نیازمند تأکیدند. عمومیت عمل مفهوم‌سازی مورد بحث است و تنها به یک یا چندین گونه خاص آن مثلاً پرستش در اعتقادات دینی، ویتترین بینی،^۲ شاعری یا آموزش بزرگسالان اشاره ندارد. این عمومیت در شرایط اجتماعی و تاریخی وجودی خودش مورد توجه است و احتمالاً به‌عنوان مثال به صورت «صنعت‌گرایی»، «سرمایه‌داری» یا «تجدد»^۳ تصور می‌شود. فرافرنهنگ‌گفتمانی کامل است که بر مجموعه‌ای تاریخی از موضوعات و فرایندهای هدایتگر و نظم‌دهنده تکلم افراد دلالت می‌کند و برای این افراد نه تنها جایگاهی معین در حوزه معنا تعریف می‌کند بلکه خود نیز چارچوب آن را مشخص می‌سازد. جایگاه دیدن، صحبت کردن و نوشتن در گفتمان فرافرنهنگی در واقع خود فرهنگ است، یعنی موضوعی که هر فرد با پرداختن به آن «می‌شود». به‌طور مختصر، موضوعات بیشتری برای بیان وجود دارد. اکنون تأکید می‌کنیم، تا آنجا که می‌دانیم هیچکس تا به حال خودش را کارور^۴ «گفتمان فرافرنهنگی» معرفی نکرده است. این واژه و مفهوم از جریان نقادی تألیف این کتاب برخاسته است. اگر قرار باشد یک واژه، مرجع یا ارتباط تمامی نویسندگان مورد بحث در اینجا را به هم پیوند دهد، که عملاً چنین چیزی غیرممکن است، آن موضوع نام‌آشنای فرهنگ خواهد بود.

عبارت «خود فرهنگ»^۵ یک واژه ظاهراً بی‌پایه و اساس است تا یک مفهوم. «فرهنگ» بر حوزه‌های تقریباً متفاوت و گهگاه متقابلاً بیگانه رفتار و پژوهش دلالت داشته و شعارهای عوامل تندروی مخالف را مزین نموده است. ترتیب کامل زمانی این کتاب، از ۱۹۱۸م تا نزدیکی زمان حال، اشاره

1. generality
2. window-shopping

تنها ویتترین فروشگاه‌ها را دیدن و خرید نکردن

3. modernity
4. practitioner
5. "culture itself"

به یک روایت ساده پیشرفت (یا پسرفت) ندارد، بلکه ساختار اصلی این اثر تطبیقی است و دو سنت گفتمانی و فرهنگی متقابلاً مخالف، یعنی نقد فرهنگ^۱ و مطالعات فرهنگی^۲ را به صحنه می‌کشد؛ واژگانی که نیازمند توضیح بیشتری هستند. واژه اول بسیار کهن‌تر است. دومین واژه در مخالفت آگاهانه با اولی شکل گرفت. اما گرایش نقادانه اصلی ما به صحنه کشاندن پیوستگی و شکل مفهومی ظاهراً مشترک میان آن‌هاست. در اینجا مفهومی نمایان است که ظاهراً «خود فرهنگ» در آن خیلی مبهم نیست.

واژه آلمانی *نقد فرهنگ* به‌طور تحت‌اللفظی در انگلیسی به معنای «نقد فرهنگی» است. اما این برگردان ساده باعث سردرگمی می‌شود. عبارت انگلیسی به صورت واژه‌ای کلی مورد استفاده قرار می‌گیرد و به معنای هر نوع بحث رسمی درباره هرگونه فعالیت فرهنگی است؛ برای مثال نقد ادبی، بررسی فیلم، تبادل نظر در مورد یک مُد به خصوص و موعظه‌های درباره رفتارهای جنسی معاصر نمونه‌هایی متعدد از نقد فرهنگی در این مفهوم گسترده و آشنا هستند. اما مفهوم تاریخی *نقد فرهنگ* بسیار محدودتر می‌باشد. به همین دلیل، در واقع به‌منظور سادگی ترجیح دادیم تا این واژه را مستقیماً به صورت مستقل به‌کار گیریم، زیرا این موضوع به اندازه کافی کلی، محدودکننده و در نتیجه به‌گونه‌ای نقادانه بسیار دقیق است. نقد فرهنگ در شکل کهن اروپایی خود در اواخر قرن هجدهم شکل گرفت و به‌عنوان یک گفتمان نقادانه طبیعتاً منفی درباره دنیای نوظهور نمادین سرمایه‌داری، مردم‌سالاری و روشنگری ارائه گردید؛ این گفتمان بر اساس ارزش‌های شرایط و فرایند زندگی اجتماعی‌ای بود که برای آن یک نوواژه فرانسوی یعنی *تمدن* به وجود آمد (Febvre 1973: 219-57). کشور آلمان مرکز این گفتمان بود؛ برای اولین بار، *تمدن* به خاطر فرهنگ در تاریخ فلسفه جُهان‌گادفراید وان هررد^۳ مورد سؤال واقع شد (1969: 179-224 [1774]). دومین

1. Kulturkritik

2. Cultural Studies

3. Johann Gottfried von Herder

مرکز مهم نقد فرهنگ در اروپا، انگلستان بود که سنت مخالف آن موضوع مطالعه جاودانه ریموند ویلیامز^۱ در کتاب فرهنگ و جامعه^۲ می‌باشد. در نتیجه‌گیری ویلیامز، «عنصر اساسی در این گفتمان تلاش برای ارزیابی کیفی و جامع شکل کلی زندگی مشترک ماست» (1961: 285 [1958])، یا موضوعی که ما آن را «عمومیت» زندگی نمادین و «شرایط وجود» تاریخی می‌نامیم. متیو آرنولد^۳ شاعر در دهه ۱۸۸۰م منابع نقادانه تلاش را به‌عنوان «فرهنگ» مورد تأیید قرار داد. در دیدگاه وی فرهنگ ارزشی هنجاری بود، یعنی «بهترین چیزی که تا به حال در جهان از آن سخن به میان آمده یا درباره‌اش فکر شده» است؛ «اشتیاقی برای شیرینی و شعور»، «بررسی کمال»، هماهنگی و عمومیت؛ «دلیل درست» برای «شناخت شیء به همان شکلی که هست» (1932 [1869]). گرچه فرهنگ ذاتاً توسعه‌ای است، ولی در بُعد اخلاقی و کاربردی‌اش جهانی می‌باشد و از آنچه در بشریت منحصرأ بشری است سرچشمه می‌گیرد و سپس به سوی آن هدایت می‌گردد؛ «بهترین نهاد»^۴ که شاید «نهادهای عادی»^۵ و روزمره و دیگر گرایش‌های اجتماعی را تعدیل یا حتی نقض می‌کند؛ شالوده معنوی یک نظام مورد قبول مدنی و به اندازه خود دولت منسجم، آرمانی و مقتدر است (۱).^۶ در این ساختار، فرهنگ تنها جایگاه ارزش‌ها نیست بلکه اصل یک جامعه سالم نیز می‌باشد. سخن همراه با کمی نیش و کنایه آرنولد درباره اصل فرهنگی، در نقد فرهنگی انگلیسی زبان قرن بیستم بهترین نمونه شناخته شد (۲)، اما فرضیه او که هنجارهای فرهنگ را ضرورتاً بشری و جهانی می‌دانست در سنت عامه رایج نیست. هردر، نیز برای بشریت^۷ و توسعه آن ارزش خاصی قائل می‌شد ولی به نظر

-
1. Raymond Williams
 2. *Culture and Society*
 3. Matthew Arnold
 4. best self
 5. ordinary self

۶. حروف الفبایی داخل پرانتز نشان‌دهنده نکته‌ای در پی‌نوشت آخر کتاب هستند.

7. *Humanitat*

او «فرهنگی» که واسطه آن «انسانیت» است واقعاً همیشه چندگانه و از لحاظ تاریخی نسبی می‌باشد. فرهنگ‌ها اشکال نمادین حیات گروه‌های بشری بودند که در شرایط گوناگون شکل گرفتند و همان‌طور که با فرصت‌ها و خواسته‌های جدیدتر روبه‌رو می‌شدند به صورت اشکال جدیدتر توسعه پیدا می‌کردند. فرایند متمدن‌سازی نمی‌توانست یا نمی‌بایست این فرهنگ‌های متناسب ولی متفاوت «بشری» را که مهم‌ترین گونه نوظهور آن ملت بودند ریشه‌کن کند. «به تعبیر فلاسفه، طبیعت بشر مجرای شادی مطلق، پایدار و مستقل نیست... حتی اگر تصویر شادی در هر شرایط و اقلیمی تغییر نماید... آنگاه هر ملتی مرکز جاذبه خود را در درون خودش دارا خواهد بود، دقیقاً همان‌طوری که هر مدار مرکز جاذبه خود را دارد» (Herder[1774] 1969: 185-6). اینجا نیز اصل فرهنگی حاضر است. البته این تأکید متعارض رمانتیک بر فرهنگ به‌عنوان ارزش ملی یا فضیلت «ستتی» یک ملت، ظاهراً با انسان‌گرایی آرنولد مغایر است. البته تاریخ روشنفکری از قوانین متون منطق پیروی نمی‌کند و همان‌طور که مشاهده خواهیم کرد، نقد فرهنگ قرن بیستم بر هر دو گونه «فرهنگ» صحه گذاشت و ترکیباتی از این دو را ارائه نمود و هر دو به‌طور مشترک یک شکل گفتمانی واحد داشتند.

اما تأثیر تاریخی تفکر هرردر در جایی دیگر بهتر جلوه کرد، یعنی در ظهور مجموعه‌ای از گفتمان‌های مربوط به «فرهنگ» که تی. اس. الیوت^۱ بعدها آن را «شیوه کلی زندگی»^۲ نامید. از اواسط قرن نوزدهم تا به حال، قدرت دگرگون‌ساز و جهانی ملی‌گرایی و وجه رایج و جهانی «فرهنگ» با چنین مفهومی را به‌عنوان سنت قومی پشتیبانی کرده است. تا اواخر قرن بیستم انسان‌شناسی حامی اصلی آن در حوزه رسمی پژوهش روشنفکری بود. انسان‌شناسی «فرهنگی» یا «اجتماعی» نام‌های تثبیت شده پژوهشی شده‌ای است که نخست به‌عنوان «فرهنگ‌شناسی» محض مطرح شد و به

1. Thomas Stearns Eliot
2. "a whole way of life"

شکل علمی به اصطلاح «فوق اندام‌وار»^۱ درآمد، علمی که به رفتار اکتسابی، نه غریزی، یا به‌طور دقیق‌تر زندگی «نمادین» جوامع مربوط می‌شود (White 1975). با توجه به اهداف و ملاحظات انسان‌شناسان مخالف، «فرهنگ» در این مفهوم ممکن است حقیقتاً ارزشمند تلقی شود، اما از دیدگاه آرنولد یک ارزش هنجاری یا هدیه انسانی ارزشمند و دارای سرمایه معنوی نیست، بلکه تمامیت حیات نمادین در یک فضای اجتماعی خاص است. انسان‌شناسی خود در حوزه این بررسی قرار نمی‌گیرد. با وجود این، عبارت الیوت تنها یکی از چندین توضیح پیرامون وضعیت شایان آن در حیات گسترده روشنفکری قرن گذشته و به‌ویژه در حیات ارزش‌الهام‌بخشی بود که خود در شکل‌گیری گفتمانی جدید پیرامون فرهنگ در بریتانیای اواسط قرن بیستم نقش داشت، مفهومی که بعدها مطالعات فرهنگی نامیده شد. این شاخه مطالعات فرهنگی به شکلی پیچیده که هم تداوم‌بخش و هم جایگزین نقد فرهنگ انگلیسی بود ظاهر شد. فرضیات نظری این فرایند نقشی اساسی در موارد زیر دارند و در حال حاضر ما فقط تا جایی که به جمع‌بندی مباحث کمک کند به آن‌ها اشاره می‌نماییم. مطالعات فرهنگی بیش از یکبار تحول یافته است (Carey 1997; Frow and Morris 1993)؛ همچنین موقعیت‌هایی کم‌وبیش پابرجا در سراسر دنیای انگلیسی زبان دارد و هم‌اکنون قلمرو خود را از آنجا نیز فراتر برده است. ظاهراً موقعیت مطلوبش کل سیاره زمین می‌باشد. موضوع مهمی که در اینجا مطرح می‌نماییم بر اساس یک مورد خاص انگلیسی است که ظاهراً آغاز و یا پایان تمامی مطالعات فرهنگی احتمالی نیست. با این همه، این نوع بیشتر از هرگونه دیگری تاکنون در سطح بین‌الملل گسترش یافته و حتی اگر هیچ ادعای خاصی برای اقتدار^۲ جهانی نداشته باشد، سابقه‌اش شایان توجه ویژه است. به همین دلیل، مباحث مطرح شده در اینجا دارای مفاهیمی فراتر از قلمرو زبان انگلیسی‌اند.

1. superorganic
2. authority

زمینه مطلوب مطالعات فرهنگی گسترش حوزه پژوهش و توجه به اخلاق کاملاً عدالت‌خواه در درون است. هر شکل یا عمل معناداری اصولاً بدون هرگونه آزمایش «کیفی» فرضی مشمول این مطالعات می‌شود، اما رسالت آن تنها به جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی محدود نمی‌گردد. هدف موجه مطالعات فرهنگی ابطال برتری‌های تاریخی «فرهنگ به مفهوم اخص» (ارزش برتر نقد فرهنگ) و حمایت از مفاهیم و ارزش‌های فعال اکثریت سلطه‌پذیر^۱ (به اصطلاح «توده‌ها») به‌عنوان عناصر اصلی یک نظام جایگزین و ممکن بوده است. از این منظر، «قدرت» و معنا جدانشدنی‌اند و خود این امر ضرورتاً «سیاسی» می‌باشد (Hall 1997). بحث اینجاست که مطالعات فرهنگی در معرض تشخیص نادرست از خود است، زیرا علاوه بر تلاش برای حفظ شکل عمیق ارزش‌های ویژه نقد فرهنگ تمایل نیز دارد تا آن‌ها را رد نماید و بنابراین این شکل را به‌عنوان قالب خیالی راهبردی خود تکرار می‌کند. دیگر آشکال مهم آن فرهنگ، اقتدار و سیاست هستند.

در هر دو نسخه، فرهنگ نه تنها هدف، بلکه اساساً به‌طور هم‌زمان موضوع آرمانی آن گفتمان نیز می‌باشد. این خود اصل فرهنگی (چه نسخه سالار و چه عادی) است که شرایط دیدن و صحبت کردن را هموار می‌سازد و تعیین می‌کند ما چه ببینیم، بگوییم و همچنین چگونه این کارها را انجام دهیم. به علاوه، اصل فرهنگی در تعامل با این مسئله شرایط رفتار روشنفکرانه اخلاقاً معتبر را تعیین می‌نماید، یعنی در میان مسائل دیگر، گفتمان فرافرهنگی طبیعتاً تفکری در باب مفهوم رسالت روشنفکری است. در تمامی موارد، موضوع جالب توجه نهایی اقتدار اجتماعی می‌باشد. «قدرت»^۲ که در مفهوم نامشخص خود همیشه در مطالعات فرهنگی معیار قرار داده شده است، ابزاری ناکارآمد و متعلق به ارزش‌های نظری نادر می‌باشد. رفتارهای دستوری اجتماعی یا رفتارهای فرمانی و نظارتی در

1. subordinate
2. power

گسترش مفاهیم اشکال گوناگونی به خود می‌گیرند، از جمله احکامی که از مالکیت و نظارت اموال و در حالت افراطی اجبار فیزیکی سرچشمه می‌گیرند و واژه «قدرت» شاید برای‌شان مناسب‌تر باشد. حکم فرهنگی معمولاً از این نوع نیست، یعنی حالت غالب آن *اقتدار* است که خود به‌طور کامل ذاتاً فرهنگی می‌باشد. در روابط اقتدار، توافق بر پایه‌های غیرقهرآلود یا آزاد نهاده می‌شود. نشان اقتدار به‌عنوان شکلی از حکم، ظاهراً به‌دست کسانی اعطاء می‌شود که تمکین‌کننده در برابر آن نیز هستند. گفتمان فرافرهنگی عمومی‌ترین ادعای جدلی اقتدار درباره روابط اجتماعی به‌عنوان یک کل را در خود جای می‌دهد؛ اصل فرهنگی شالوده‌فضیلت عمومی است. موضوعات آرمانی و به لحاظ اجتماعی متضاد مطالعات فرهنگی و نقد فرهنگ در اینجا مشابه یکدیگرند، به عبارت دیگر هر دو «فرهنگ» را واقعیت ضروری و مغفول جامعه می‌دانند که نفرینش فقدان شکل حاکم اقتدار کلی، یعنی *امر سیاسی* است. چنین سیاستی است که اینجا در اصل بیان شده پیرامون نقد فرهنگ یا به‌عنوان مفهومی نهایی و خودبرانداز در مورد مطالعات فرهنگی اساساً موضوع مورد بحث می‌باشد. در عین حال، یورش «سیاسی» مورد دوم بر مصونیت فرهنگ والا به سوءقصدی مجدد برای انحلال «فرهنگی» سیاست تبدیل شده، که جهشی چپ‌گرا و عامه‌پسند در گفتمان فرافرهنگی است.

دلیل موجود برای این ادعاهای صریح و مباحث متنوع و مفصلی که این ادعاها به آن‌ها وابسته‌اند بن‌مایه این کتاب را شکل می‌دهند. بخش اول با بحثی پیرامون نقد فرهنگ اروپایی در قالب احساسات متفاوت ملی و روشنفکرانه خود آغاز می‌شود. توماس مان^۱ رمان‌نویس، جولین بند^۲ و خوزه اُرتگا ایگاست^۳ فیلسوف، کارل مانهایم^۴ جامعه‌شناس و اف. آر.

1. Thomas Mann

2. Julien Benda

3. Jose Ortega y Gasset

4. Karl Mannheim

لیویس^۱ منتقد ادبی در کنار همدیگر منتقدین ماندگار تجدد «توده»، بین جنگ جهانی اول و دوم را شکل می‌دهند. سپس فروید، ویرجینیا وُلف^۲، جُرج اُروِل^۳ و شاخه‌های مارکسیسم نکات مهمی را تشریح می‌کنند که فرضیات رایج چنین نقدی در دهه ۱۹۳۰م موضوعات مورد بحث آن‌ها بود. الیوت و ریچارد هُگگارت^۴ به تعریف واژگان جدید اندیشه فرهنگی در بریتانیای پس از جنگ می‌پردازند. اثر مهم ویلیامز پس‌نگری نقادانه درباره سنت نقد فرهنگ و آغاز روشی جدید برای نظریه‌پردازی پیرامون فرهنگ را قوت می‌بخشد. مطالعات فرهنگی در مفهوم گسترده‌اش دومین سنت مهم مورد بحث در اینجاست. قسمت دوم، مجدداً به شکل‌گیری مفهومی مطالعات فرهنگی، با تمرکز ویژه بر سنت انگلیسی می‌پردازد. استوارت هال^۵ و همکارانش در مرکز مطالعات فرهنگی بیرمنگام^۶ در این قسمت با مباحثی مانند تحلیل رسانه‌ها، سیاست معاصر، قوم‌شناسی، مارکسیسم و مباحث مربوط به «عوام‌گرایی»^۷ در تحلیل فرهنگ ظاهر می‌شوند. اولویت اصلی ما در این بحث آشکارسازی روابط قابل کشف مطالعات فرهنگی با نقد فرهنگ است، سنتی که با آن مبارزه کرده است. همچنین تردید مبهم و در عین حال دین مطالعات فرهنگی نسبت به سنت نظریه و سیاست یا همان مارکسیسم را تشریح خواهیم کرد. در واقع، درون‌مایه وحدت‌بخش قسمت‌های یک و دو این کتاب، رابطه بین فرهنگ، با مفاهیم متعارض آن و دیدگاه سیاست می‌باشد. بخش پایانی این کتاب به یک تحلیل رسمی و تاریخی جامع در مورد منطق فرافرنگی یعنی تب آرمان‌شهری (یا مسئله مشترک در نقد فرهنگی کهن و مطالعات فرهنگی نو) اختصاص دارد؛ همچنین در این بخش تنش موجود در رابطه فرهنگ و سیاست با انحلال اصل منطق سیاسی رفع می‌گردد.

1. F. R. Leavis

2. Virginia Woolf

3. George Orwell

4. Richard Hoggart

5. Stuart Hall

6. Birmingham Centre for Cultural Studies

7. populism

به‌طور کلی، این کتاب از روشی تاریخی بهره می‌برد، یعنی گفتمان فرافرهنگی شیئی فرض می‌شود که در شرایط اجتماعی مشخصی ساخته و بازسازی می‌شود. سؤال حاکم در اینجا نقادانه است، اما شکل و منطق این گفتمان چه بوده و تا چه حد معتبر می‌باشد؟ شکل این سؤال کلی نیز بخش‌های موضوعی این کتاب را جهت‌دهی می‌کند؛ دل‌مشغولی‌های کهن‌تر و جدیدتر نقد فرهنگ و مطالعات فرهنگی، نظیر موضوعات مهمی چون بازارها، طبقات اجتماعی، جنسیت،^۱ جنس،^۲ نژاد و پسااستعمارگرایی، البته نه به صورت عناوینی مستقل، در اینجا حاضرند. کتب متعددی موجودند که در حوزه خود مطالب گوناگونی ارائه می‌دهند، اما این کتاب در زمره آن‌ها قرار نمی‌گیرد. با تأکید بر این مسئله، باور داریم که تنها یک مسیر پر از انتظارات ثابت وجود ندارد، بلکه تعداد کمی راه ساده‌تر به سوی مشکلات نیز هست. دو موضوع دیگر احتمالاً مفید واقع می‌شوند. تفسیرهای نقادانه به‌خودی‌خود به اندازه همان متون مورد بحث مهم تلقی می‌شوند؛ احتمالاً بی‌ارزش به نظر می‌رسند، اما این مسئله‌ای دیگر است. این تفسیرها به‌طور جدی قابل ارائه نیستند، یا نمی‌توان آن‌ها را با اطمینان جایگزینی مفید برای آن متون در نظر گرفت. همانند این موضوع، هنگامی که تفسیرهای فردی همچون مراحل مختلف یک مبحث مستقل و مداوم عمل می‌کنند، ترتیب خوانش مهم جلوه می‌نماید. این کتاب به‌طور حساب شده به صورت یک کل نوشته شده است و باید به همین ترتیب نیز خوانده شود که واقعاً ساده‌ترین روش می‌باشد.

1. gender

رفتارها، نقش‌ها و نگرش‌های اجتماعی غالب در هر جامعه که به یک جنس (مرد یا زن) یا هر دو متعلق است. این واژه در مقابل کلمه Sex که کاملاً زیست‌شناختی است، فرهنگی می‌باشد. واژه «جنسیت» اگرچه در متون نقادی کاملاً جا افتاده است، اما به لحاظ معنای فارسی معادل درستی به نظر نمی‌رسد و تفاوتی در فرهنگ لغت‌های فارسی بین آن و «جنس» دیده نمی‌شود. تنها به دلیل جاافتادگی و محدودیت ترجمه مشتقات کلمه انگلیسی، این معادل در کتاب حاضر استفاده شد. «هویت جنسی» شاید گزینه بهتری باشد.

2. sex

یادداشت‌ها

۱. برای روشن شدن بحث، به لید و توماس Lloyd and Thomas ۱۹۹۸م مراجعه کنید.
۲. نسخه عالمانه ۱۹۳۲م دُور ویلسون Dover Wilson از کتاب فرهنگ و هرج و مرج *Culture and Anarchy* (۱۸۶۹م) آرنولد، در نوع خود اولین بود؛ مجله موشکافی که در همان سال (۱۹۳۲م) در کمبریج شروع به کار کرد، آشکارا به دنبال یک راهبرد فرهنگی آرنولدی بود؛ لیونل تریلینگ Lionel Trilling که پیرو نظریات آرنولد در ایالات متحده آمریکا بود، زندگی‌نامه وی را در کتابی به نام *ماتیو آرنولد* در سال ۱۹۳۹م منتشر کرد (نیویورک: نرْتُن).

بخش اول:
نقد فرهنگ

فصل یکم: در برابر تمدن توده

بین شروع جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴م و اتمام جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵م قاره اروپا یکی از متشنج‌ترین تحولات اساسی را در تاریخ خود پشت سر گذاشت. کارخانه‌های کشتار این جنگ‌های بزرگ تنها بر پایه پول و خون استوار نبودند، بلکه قوانین اساسی، نظام‌های اجتماعی، سنن و خلاصه تمامی اسلوب‌های زندگی را ریشه‌کن کردند. بعد از سی سال درگیری نظامی در میان جوامع این قاره و جنگ در زمان بحران اقتصادی و آشفتگی‌های متشنج فرهنگی، بخش عمده اروپای قرن طولانی نوزدهم از بین رفت. ظاهراً مسئله‌ای در سال‌های میانی این توالی طولانی و پیچیده رو به پایان بود. کشمکش‌ها برای تفسیر و شاید تغییر این پیامد، تاریخ فرهنگی آن زمان را شکل می‌دهد.

یک دلیل مستدل بر تجربه نابه‌جای نظام سرمایه‌داری دوران جنگ پافشاری می‌نماید و این نظام نه تنها نظاره‌گر توسعه‌های چشمگیر در تولیدات گوناگون، همانند دنیای جدید خودرو، رادیو و سینما بلکه شاهد هرج و مرج در سرمایه‌گذاری و تجارت، ناتوانی مجلس‌های لیبرال در برابر ناهنجاری‌های داخلی و بین‌المللی، چالش نیروی کار سازمان‌یافته و مهم‌تر از همه، جناح

چپ انقلابی کمونیست و پیشروی فاشیسم بود (Hobsbawm 1994). در آن دوره و پس از آن خیلی‌ها باور داشتند که این جلوه‌های سیاسی بیانگر آخرین گزینه‌هاست، در حالی که عده‌ای دیگر معتقد بودند این‌ها تنها نمونه‌هایی متفاوت از یک گرایش شدید اساساً منسجم و احتمالاً تاریخی هستند. برای دسته‌ای از روشنفکران، یعنی کاروران نقد فرهنگ، چالش تاریخی آینده فرهنگ در دوران تجدد بود، که ویژگی نهایی و آشکارش ظهور توده‌ها و شکل متفاوت حیات تمدن بود. پنج گفتار مشهور این اعتراض اصولی به دوران جدید را تعریف می‌کنند. پنج نویسنده سرشناس از جمله یک آلمانی، یک فرانسوی، یک مجارستانی، یک اسپانیایی و یک انگلیسی نمایندگان سبک پیش‌گویانه این دورانند: توماس مان، بندا، مانهایم، ایگاست و لیویس دست‌در دست هم به اثبات وحدت نهفته در نقد فرهنگ می‌پردازند.

توماس مان ضد سیاست

توماس مان کتاب *تأملات یک فرد ضد سیاست*^۱ را در طول جنگ جهانی اول نوشت و در هفته‌های آخر این جنگ آن را به چاپ رسانید (۱). بی‌شک مان به دلیل رمان‌هایش و نقش کلیدی‌اش در مقاومت فکری در برابر فاشیسم شناخته شده است. هرچند، او در کتاب *تأملات خود* را گویی در یک «نامه صریح... محرمانه» وطن‌پرستی آلمانی معرفی می‌کند و به دنبال شرح این مسئله است که چرا کشورش نباید تسلیم فرانسه و بریتانیا شود (7) [1983a: 1918].^۲ در آن دوره ملی‌گرایی زمان جنگ موضوع مورد علاقه مقالات او بود، گرچه نژادپرستی غیرعلنی وی به یادماندنی است و همان‌گونه که مشاهده خواهیم کرد، درون‌مایه هویت ملی – نژادی را نمی‌توان به‌عنوان مبالغه یک دوره بدفرجام به راحتی نادیده گرفت. نکته مهم

1. *Reflections of an Unpolitical Man*

۲. حرف بعد از تاریخ انتشار بر اساس حروف ابجد و نشانگر ترتیب آثار دارای یکسال انتشار در فهرست منابع است. بنابراین، به‌طور مثال C به عنوان سومین حرف انگلیسی به «ج»، سومین حرف ابجد تبدیل می‌شود.

این است که او در جنگ آلمان در برابر متحدان غربی نظاره‌گر مقاومت نهایی یک نظام سنت‌گرا در برابر نیروهای مذهبی مخالف حکومت متجدد^۱ بود (۲)، یا در واژگانی که در آن دوره در زبان آلمانی مشهور شده بودند، «فرهنگ» را در برابر «تمدن» می‌دید.

تقابل بین فرهنگ آلمانی و تمدن فرانسوی تمامی جوانب این دو جامعه را نشان می‌داد. گفتمان مان با توجه به ویژگی استدلالی و صراحت شخصی‌اش همیشه همانند یک طرح دقیق بود:

آلمان	فرانسه (و بریتانیا)
فرهنگ	تمدن
هنر (= شعر، موسیقی)	ادبیات (= نثر)
پروتستان‌گرایی	جهان‌شمولی ^۲
شهرنشین	طبقه متوسط
غرور ملی	نوع‌دوستی
بدبینی	ترقی‌گرایی
زندگی	جامعه
کنایه	افراط‌گری
تکریم و تقدیس	روشنفکری
ژرف‌اندیشی	استدلال
مردم	«طبقه و توده»
اشراف‌سالاری	مردم‌سالاری
اخلاق	سیاست

متن مان، به منظور ارائه همبستگی اخلاقی هر یک از این دو مجموعه ملی و همچنین تقابل موجود بین آن‌ها، این دوتایی‌ها را به صورت انتزاعی و به ظاهر آهنگین همراه با تشریح و تغییر کنار یکدیگر قرار داد. بنابراین او اعتقاد داشت که فرهنگ ذاتاً ملی است، در حالی که تمدن بر اساس الگوی فرانسوی نه تنها توسعه فرهنگ ملی نبود بلکه انحلال آن بود. تمدن

1. modern
2. universalism

«مسئله‌ای است که تمامی ملل در آن مشترکند». در واقع، تمدن بیش از این دیگر نمی‌توانست دستاوردی برای ملت داشته باشد، نمی‌توانست یک «بشریت» برنامه‌مند، یک «حامل حقیقی ویژگی انسانی و یا مسائل کلی» باشد (Mann 1983a: 179). به چالش کشیدن افراط‌گری فرانسوی و تعهدش به برنامه‌های نظام‌مند تحول اجتماعی به نام یک جایگزین سیاسی درک غلطی بود؛ «گویی که دیدگاه سیاسی همیشه یکسان نبود: مردم‌سالاری» (p. 15). چنین سیاستی پایان درون‌گرایی فردی، یا «مشارکت و شور و اشتیاق برای حکومت» بود. مردم‌سالاری «حکومت رمان‌ها» یا «ادبیاتی» بود که به‌عنوان «عقل زبان‌شناختی» نقطهٔ مقابل فرهنگ بود (p. 218). همچنین مردم‌سالاری «پایان موسیقی» بود (pp. 23, 200).

پس از آن، فرانسه نه تنها یک فرهنگ ملی متضاد یا متخاصم را ارائه نداد، بلکه تمایلات تاریخی‌ای را به‌طور کامل آشکار ساخت که غرور ملی و فرهنگ را به‌عنوان روش‌های زیستن از بین می‌برد. در جبهه‌های جنگ ابعاد آینده‌ای نامعلوم شکل می‌گرفت. شکست به معنای «گرویدن» به تمدن، پیروزی روحانی فاتحان نظامی و هم‌پیمانان داخلی آن‌ها از جمله «ادیان» آلمانی و تعصب «پوچ‌گرا»^۱ و فرسایشی‌شان برای پیشرفت و مردم‌سالاری بود. در نظر مان، نخستین نمونه «ادیب» برادر خودش هاینریش مان^۲ بود، رمان‌نویسی که از وی در آن زمان متنقدتر بود. با وجود این، ظاهراً کنایه آلمانی قادر بود احتمال افراط‌گری‌های آینده را تعدیل سازد. از دیدگاه توماس مان، کنایه به معنای «خیانت روشنفکران به خود، به خاطر زندگی»، یا به عبارت دیگر ایستادگی در برابر اعتقاد سرسختانه و افراط‌گرا به ثبات قدم بود. او این سؤال را مطرح کرد: «هنگامی که زندگی در خطر است، آیا حقیقت موضوعیت دارد؟» (pp. 13, 49). توماس مان با چنین روحیه و تفکری در مورد چشم‌انداز حق رأی جهانی پیشنهاد داد که چنین اصلاحی نیازمند

1. nihilistic
2. Heinrich Mann

تن دادن به «مردم‌سالاری» نیست و اینکه زندگی احتمالاً از روشنفکران افراطی پیشی می‌گیرد. پاسخ به سنت، یک حق رأی آرمانی «اشراف‌سالار و کاملاً سطح‌بندی شده» بود. اگر حق کلی رأی قرار بود اعطا شود، تنها به خاطر این بود که «در جایی که دادن حق به هر کسی به‌طور مساوی غیرممکن باشد، چیز دیگری جزء اعطاء مساوی همه چیز به همه کس باقی نمی‌ماند» (p. 194). ولی تأثیرات مردم‌سالارانه اصلاحات، یعنی تظاهر به تساوی طلبی که منجر به «آشفته‌گی رقابت‌های حزبی» می‌شد، احتمالاً به‌وسیله خلاقیتی دیگر تعدیل شد. این خلاقیت پیشرو به نظر می‌رسید اما این‌طور نبود: «آزادترین فرصت برای آموزش» به شکل‌گیری یک حکومت اشراف‌سالار شایسته‌سالار کمک می‌کرد، یعنی همان حکومتی که نیچه به دنبال آن بود. روشنفکری «فرانسوی» ارزش حاکم بر این آموزش نیست، بلکه «تکریم و تقدیس» شخیصت ملی همراه با درک «ژرف‌نگر» و سنت‌باوری آلمانی محور این آموزش است (p. 187). روشنفکر اصیل آلمانی با طرح اندیشه‌ای کاملاً مخالف با «ادیب تمدن» که فقط به دنبال استدلال و اصلاح بود، «لحظه فوق سیاسی و قویاً اخلاقی» فرهنگ را تجسم نمود و در نهایت، به چهره بارز و متناقض «فرد ضدسیاست» تبدیل شد (۳).

بند، منورالفکر^۱

بندای منتقد و فیلسوف ظاهراً جغرافیای تطبیقی ذهن توماس مان را تأیید می‌کرد. او سرسختانه با هر شکلی از رمانتیسم در هنر و فلسفه مخالف بود و همزمان تأسف می‌خورد که چرا رسوم ماندگار قرن هجدهم از بین رفته‌اند. وی از هرگونه کشش به سوی وطن‌پرستی در مسائل روشنفکرانه تنفر داشت و این خود «ابتکاری الزاماً آلمانی» تلقی می‌شد (Benda [1928]1969). در واقع، او فراتر نیز رفت و برنامه‌های بین‌المللی بشردوستانه را به دلیل بخشی

نگری‌های ظاهراً جهانی رد نمود. تجربه اجتماعی و سازنده وی جدل بر سر محاکمه و زندانی کردن یک افسر یهودی ارتش به خاطر اتهامات نادرست جاسوسی، تحت عنوان قضیه دریفس^۱ در دهه ۱۸۹۰م بود که ارزش‌های جهانی و ملی‌گرایانه را در یک جنگ داخلی مشهور میان روشنفکران فرانسه در مقابل هم قرار می‌داد. فرهنگ مهم‌ترین مسئله‌ای بود که او به خاطر آن مبارزه می‌کرد. «کنایه» واژه‌ای نیست که به ذهن خوانندگان در رابطه با سبک نگارش وی خطور کند؛ اتفاقاً نگارش او در ارائه ارزش‌های مطلق و عینی «افراطی» و «متعصب» و در یک کلام، وی یک «فرانسوی» تمام عیار بود.

بحران تجدد در منظر بندا اصولاً بحران اخلاقیات زندگی روشنفکرانه بود. خیانت، ریاکاری یا وطن‌فروشی اتهاماتی بودند که به روشنفکران قرن جدید در مجادله معروفش در سال ۱۹۲۸م تحت عنوان *خیانت منورالفکرها*^۲ وارد کرد. او آشکارا «ارتداد» را به‌عنوان اتهام برگزیده است، زیرا با کنار گذاشتن اسم جدید روشنفکر از بهر واژه قدیمی *منورالفکر* یا فردی در طریقت مقدس، یک گروه اجتماعی کامل را به یک نظام اعتقادی و رفتاری ابدی با الگوی کشیشی قرون وسطی متعهد ساخت (۴). *منورالفکرهای بندا* «انجمنی را تأسیس کرد که تنها مذهبش عدالت و حقیقت است» (Benda [1928] 1969: 57, translation amended). خرد و معرفت بیش از دو هزار سال در خدمت «آرمان‌ها» بودند و این آرمان‌ها هرگونه خودرأیی گروهی و فردی (p. 37) یا «واقع‌گرایی» متضاد زندگی معمول را رد می‌کردند. همان‌طور که امیل زولا^۳ در مسئله دریفس مداخله کرد و فریاد برآورد *من متهم می‌کنم*، وقتی روشنفکران وارد مباحث عمومی می‌شدند که از ارزش‌های «مطلق»، «بی‌طرف یا ماورائی» در برابر تنزل دنیوی دفاع کنند؛ با وجود این، رهبری‌شان در طول قرن گذشته به‌طور فزاینده‌ای رو به زوال گزراد. آن‌ها نه تنها از «اشتیاق‌های» اجتماعی دوری نجستند، بلکه به وسوسه‌های‌شان پاسخ

1. Dreyfus Affair

2. *La Trahison des Clercs*

3. Emile Zola